

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

۲۶ سپتمبر ۲۰۱۶

سخن سردبیر

به همین زودی وارد دومین سال سرهم بندی و به قدرت رسیدن معجون مرکبی به اسم "دولت وحدت ملی" می شویم. این "دولت" که محصول مهندسی دول غربی در رأس امپریالیسم امریکا است، طی این مدت تناقضات درونی و دشواریهای سیاسی زیادی را از سر گذرانده و هنوز به هیچ یک از تعهدات و مسؤولیت هایش عمل نکرده است. بیکاری، فقر و جنگ هر روزه از مردم قربانی می گیرد، نیروهای مخالف در وجود طالبان و داعش ابتکار عمل در جبهه های نبرد را در دست گرفته و دست به تهاجم گسترده ای برای تسخیر برخی از شهرها و ولسوالی ها زده اند، در حساس ترین مراکز و مناطق مرکز اقتدار دولت دست به حملات حساب شده و دقیق می زنند.



و نیروهای انتظامی و امنیتی حاکمیت در بیشتر موارد حالت تدافعی دارند و بعضاً نیز در همکاری با طالبان و یا هم در بدل پول مناطقی را داوطلبانه در اختیار آنها می گذارند.

همپا با این، تناقضات و دشواری های درونی حاکمیت به اوج خودش رسیده است، چیزی که نه تنها مردم را نگران ساخته است بلکه حتی باعث نگرانی مهندسان و حامیان آن در سطح بین المللی نیز شده است. بیم آن می رود که هر دو جناح حاکمیت ارتجاعی سوار بر موج نفرت پراکنی و انقطاب تباری و قومی برای تحکیم مواضع و منافع سیاسی شان به مصاف همدیگر بروند و بار دیگر تراژیدی دهه نود و بربریتی که هنوز از خاطره شهروندان کشور مخصوصاً شهروندان کابل زودده نشده است در اشکال فجیع تر و شنیع تر از قبل تکرار شود. این مخاطره جای تأمل دارد، هر چند که این بار اوضاع متمایز تر از آنچه است که در دهه ۹۰ وجود داشت. امروز کشورهای امپریالیستی به ویژه

امپریالیسم امریکا و همپیمانانش در ناتو عملاً حضور نظامی دارند و می توانند مانع از وقوع مجدد سناریوی شکل گیری دارالخلافه های اسلامی قومی در کوچه و پس کوچه های- کشور گردند. در عین حال که منافع ستراتیژیک و منطقه ای و مهمتر از آن پروژه ها و دکتورین سیاسی امپریالیسم امریکا و متحدانش در افغانستان و منطقه نیز وجود شرایط نسبتاً متعارف را از آنها می طلبد. اما علی رغم این، نیروهای شریک حاکمیت و حواشی آن هم به لحاظ مادی و هم به لحاظ عنصر ذهنی از این ظرفیت برخوردار اند تا این سناریوی سیاه و اسفبار را باز یک بار دیگر وارد صحنه تنازع قدرت سازند.

گله ها و سرانجام شاخ به شاخ شدن علنی و رسمی دو جناح حاکمیت در وجود اشرف غنی و عبدالله که شرورترین و فئاتیک ترین نیروها را نیز با خود و در کنار خود دارند تبارز آشکاری از "وحدت ملی" طرفین دعوا دارد. ناسیونالیست های قومی و تبارگرایان تعبیه شده در دو سوی رأس نظام حاکم که در عین حال اکثریت شان از فعالان و نیروی های اسلام سیاسی نمایندگی می نمایند، در این معرکه سهم طلبی و سهم خواهی نقش دارند. حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار با وجود چند دستگی در هر دو جناح قدرت حاکمه حضور پر رنگ دارد، نه تنها این، بل بخش بیشتری از نیروهایش به خصوص در ولایات شمالی از آن میان کنده، همین اکنون زیر پرچم طالبان در منازعات قدرت و جنگ سهمیم است. این وضع و پتانسیل موجود مخرب در این نیروها، سلطه ایدئولوژیک اسلام سیاسی و گفتمان تباری، مداخلات قدرت های منطقه ای و فاکتورهای عینی اجتماعی و تاریخی دیگر خیلی به راحتی فرصت بسیج نیرو زیر لوای "حق طلبی" و "عدالت قومی" را به طرفین دعوا می دهد که خود مستقل از هر چیز دیگری می تواند عامل بی ثباتی و تحمیل انقطاب بیشتری بر جامعه گردد. چیزی که نیروهای آزادیخواه و سوسیالیست جامعه نباید با بی مبالاتی با آن برخورد نمایند و خطرات آن را نادیده انگارند.



باید حقیقت سیاسی و منافع مادی و زمینی این نیروها و حامیان جهانی شان را از پس ادعا های کاذب و عوام فریبانه بیرون کشیده و به مردم آفتابی ساخت. این کاریست که سازمان سوسیالیست های کارگری در همه وجوه سیاسی و اجتماعی آن، آن را در زمره اولویت فعالیت هایش قرار داده است.

بارزترین مشخصه اوضاع سیاسی کنونی افغانستان بعد از گذشت تقریباً دو سال از عمر نکتببار حاکمیت پوشالی به رهبری اشرف غنی و عبدالله تشدید هرچه بیشتر جنگ، بی ثباتی و شکنندگی حاکمیت، گسترش اعتراضات توده ای، مهاجرت گسترده، فساد بی مانند، زن ستیزی و سلطه بی چون و چرای گفتمان های تباری و تحرک و فعال مایشائی روز افزون ارتجاع اسلامی است. بحران سیاسی عمیقی که سر تا پای حاکمیت را فرا گرفته است صرفاً ناشی از اختلاف و نزاع بالائی ها نیست، منشای بحران را باید در عدم کارائی و مشروعیت اجتماعی این نظام جست و جو نمود.

اگر حاکمیت قادر به پیشبرد سیاست ها و تحقق پروژه هایش می بود و می توانست از نوعی اقتدار مشروع "سیاسی" برخوردار شود، در آن صورت این امکان فراهم می شد تا انشفاق درونی اش را علی رغم تناقضات آشکاری که میان دو جناح " دولت وحدت ملی " وجود دارد، درز بگیرد و مدیریت نماید. اما همان گونه که پیداست هر دو جناح و در کل تمام نیروهای حامی سیاسی رژیم منافع طبقاتی یک سانی را دنبال می نمایند و در خدمت تحقق پروژه های سیاسی و اقتصادی بورژوازی جهانی عمل می کنند. هر کدام از این نیروها مدعی صیانت از مناسبات حاکم اند و خود را گزینه بهتری نسبت به رقباء برای تطبیق سیاست ها و پیشرفت پروژه های سرمایه داری جهانی در افغانستان می دانند. با وجود تنش، نارضایتی و گله از سهم و فرصتی که نصیب شان از خوان قدرت شده است این را می دانند که سرنوشت و منفعت همگانی و طبقاتی شان آنها را با هم گره زده است و نقطه اتصال و بقای جمعی و فردی شان را در تداوم مناسبات حاکم و استحکام آن می بینند.

شاخ و شانه کشیدن های عبدالله عبدالله و فراخواندن حامیان سیاسی اش در قصر سپیدار بخشی از نمایش قدرت برای وصول سهم بیشتر است. در همین حال اشرف غنی با تکیه به نیروهای حامی از جمله بدنه اصلی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و شؤونیست های پشتون مدعی حفظ برتری تاریخی و داشتن مکان محوری در معادلات قدرت است و ظاهراً به قیل و قال حریف بهائی نمی دهد. در متن یک چنین وضعیتی است که ناسیونالیست های قومی و تبارگرایان در هر دو سوی معرکه هر کدام مشغول استحکام مواضع خودشان هستند و از هر زمینه و فرجه ای برای ابراز وجود و فشار سیاسی بر همدیگر استفاده می برند. یکی از این فرصت "ها غایله" "اعزاز" و خاک سپاری مجدد "حبیب الله کلکانی" و اعاده "حیثیت" او و یارانش است که توسط جمعیت اسلامی و تبارگرایان تاجک به راه افتاده است. ارتجاع اسلامی و ناسیونالیسم تباری در وجود استخوان های پوسیده "حبیب الله کلکانی" دست به خلق و ابداع یک نماد قومی - اسلامی زدند که فارغ از هر توجیه تاریخی بیان سمبولیک تلاش برای شفت در مرجعیت قدرت است. از همین جهت تمام ناسیونالیست های تباری متعلق به ملیت تاجک از چپ تا راست در این نمایش به صف شدند و نقش اداء کردند. اسلامیت ها و شؤونیست های پشتون نقد شان به این اقدام ناسیونالیستهای تاجک نقدی از منظر مرجعیت تاریخی قدرت است. از نظر آنها از آنجا که در رگهای "حبیب الله کلکانی" خون اشرافیت پشتون جاری نبود و چون، "بچه سقا" بود یعنی از اقتدار و طبقات محروم بود، لذا نمی توانست و نمی تواند در زمره حاکمان و شاهان شمرده شود بناءً مستحق "اعزاز" و اکرام هم نیست و؛ این در حالی است که شؤونیست ها و اسلامگرایان پشتون تبار، به جنبش ارتجاعی که "حبیب الله کلکانی" و همراهان او یک ضلع و جناح آن را می ساخت و بیشتر هم از مناطق جنوب و شرق کشور سر بر کرده بود، هیچ نقد تاریخی ندارند. نقد اینها به نسب و تبار "حبیب الله کلکانی" است. برای ارتجاع اسلامی در یک هیأت" عمومی اما " حبیب الله کلکانی " و یاران و همراهانش سمبول جهاد اسلامی در مقابل کفر و الحاد است و از همین منظر است که او را علی رغم نژاد و تبارش ارج می نهند و جزئی از تاریخ و افتخارات خود می شمارند.

از نظر جنبش آزادی خواهانه و سوسیالیستی "حبیب الله کلکانی" متعلق به جنبش ارتجاع اسلامی و عقبگرائی است که از یک موضع ارتجاعی و در خدمت به ستراتیژی قدرت امپریالیستی بریتانیای کبیر علیه دولت امان الله و اصلاحات ترقی خواهانه و بورژوائی آن اقدام و آن را سر نگون نمود. خلاف باور و ادعای چپ پوپولیست و ناسیونالیست های تباری "بچه سقا" و جنبش ارتجاعی که او با آن تداعی می شود و آن را نمایندگی می کرد به هیچ صورت یک جنبش اعتراضی توده ئی و علیه استبداد و ستم نبود. نقش ارتجاعی این جنبش و تداوم آن در حاکمیت نادرشاه بخشی از صفحات سیاه تاریخ این سرزمین است که آن را نمی توان از حافظه تاریخ زدود و تعبیر جدیدی از آن به دست داد

"حبيب الله کلکانی" و جنبش اسلامی دوران او همچنس و هم سرشت ارتجاع اسلامی در وجود احزاب جهادی و طالبان و داعش اند. با اعزاز و اکرام آنها نمی توان حقیقت سیاه تاریخی و سیاسی آن ها را کتمان نمود، این تلاش و تشبث ارتجاع اسلامی و تبارگرایان حرکتی است عبث.

خلاف تلاش رسانه ها و ناسیونالیستهای قومی، مسائل محوری در سیاست افغانستان تقابل اشرف غنی و عبدالله عبدالله یا تقابل تبارگرایان در افغانستان نیست. این در بهترین حالت گوشه کوچکی از یک واقعیت چند بعدی و پیچیده سیاست در کشور است.

همانگونه که در آغاز اشاره شد مسائل و معضلات جامعه گسترده و متنوع و اساسی اند. جدال نیروهای ارتجاعی، تداوم حضور نیروهای امریکا ناتو و در متن آن ادامه جنگ، عدم ثبات - سیاسی و امنیتی، فقر و جولان نیروهای ارتجاعی از اسلام سیاسی تا ناسیونالیست های قومی و دخالت آشکار این نیروها در امور جامعه پاسخ دیگر گونه و آزادی خواهانه می طلبد. تناقضات و نزاع موجود در جامعه و ناتوانی قدرت حاکمه در پاسخ به مصائب اجتماعی، رفع فقر و گرسنگی، بهبود وضع اقتصادی و ... زمینه بسیج نیرو به همه نیروها و طبقات اجتماعی رامی دهد. اسلام سیاسی و ناسیونالیسم قومی در غیاب حضور اجتماعی نیروی چپ و سوسیالیست است که از نارضایتی عمومی نسبت به وضعیت موجود سود می برند.

بن بست لاعلاج "دولت وحدت ملی" در متن بحران کاپیتالیسم جهانی و تشدید رقابت قدرت های منطقه ئی زمینه ای را فراهم ساخته است تا طبقات دارا و جنبش های سیاسی متعلق به آنها، چه در بدنه حکومت و چه بیرون از آن، همه برای حفظ وضع موجود، تحکیم مواضع و سمت و سو دادن اعتراض عمومی مردم تلاش نمایند.

بنابراین تلاشها و تحركات نیروهای حاضر در منازعه قدرت و دامن زدن به انقطاب هرچه بیشتر در میان مردم زحمتکش، ناشی از این حساب و کتاب ها است. برای مصون داشتن مردم و نجات جامعه از بحران جاری باید طبقه کارگر و نیروهای آزادی خواه و سوسیالیست جامعه با الترناتیو خودش در جدال قدرت سیاسی و تعیین تکلیف آن به عنوان یک طبقه و جنبش متمایز طبقاتی پا به میدان بگذارد. رفع تبعیض و تحقق برابری، بیرون راندن نیروهای اشغالگر، تأمین رفاه و سعادت و در نهایت ایجاد جامعه آزاد و برابر امر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. یعنی انسانی ترین راه حل برای انسانی ساختن حیات اجتماعی مردم.

به نقل از:

سوسیالیسم کارگری شماره ۳۰